



درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره
موضوع جزئی: آیه ۳۷ _ بخش دوم: توبه _ مطلب اول: حقیقت توبه _
تاریخ: ۱۲ اسفند ۱۳۹۹
مصادف با: ۱۸ رجب ۱۴۴۲
جلسه: ۴۶
فرق توبه با توبه نصوح و انابه و استغفار

﴿ الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین ﴾

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم مطلب اول در بخش دوم آیه ۳۷ درباره حقیقت توبه است. توضیحاتی درباره حقیقت توبه ذکر کردیم و سخن غزالی درباره اینکه توبه قوامش به سه امر است که هر یک موجب و سبب برای دیگری است بیان شد. ایشان گفت: توبه از علم و آگاهی، حال و عمل تحقق پیدا می‌کند. معرفت موجب انقلاب در حال انسان و تألم و اندوه می‌شود و این موجب می‌شود انسان در مقام عمل هم نسبت به گذشته به جبران مافات دست بزند و در حال و آینده هم مراقبت کند که آن گناه و معصیت یا توجهی که به سوی طبیعت برای او پیدا شده دیگر تکرار نشود.

اشکال فخر رازی

البته در اینجا فخر رازی اشکالی به غزالی کرده که تبیین آن اشکال طول می‌کشد و به نظر می‌رسد که این اشکال قابل پاسخ است. من دیگر تفصیل اشکال فخر رازی را به غزالی لازم نمی‌دانم که ذکر کنم اما اجمالاً این است که اگر توبه با این سه امر تحقق پیدا می‌کند، یعنی علم سبب برای تغییر حال و تألم قلب می‌شود و این موجب اراده و عزم بر ترک در حال و استقبال و قصد تلافی مافات می‌کند، پس آن عملی که از این شخص سر می‌زند اختیاری نیست چون زاینده آن تألم است. یعنی ترتب دارد آن عمل بر آن تألم و آن حالت و ألم درونی ترتب دارد بر آن علم و آگاهی؛ یعنی کسی که بداند گناه چیست و مفسد و ضرر های گناه را بداند، قهراً این حالت درونی برای او پیش می‌آید و به دنبال تلافی و جبران مافات بر می‌آید و قصد می‌کند که دیگر آن کار را نکند. یعنی ترتب آن فعل و عمل بر حالت درونی و ترتب حالت درونی بر علم و آگاهی ضروری و غیر اختیاری است. وقتی شما ببینی که این سَم است، دیگر خود به خود به سمت آن نمی‌روی. وقتی یقین پیدا شود، دیگر امر و نهی به آن تعلق نمی‌گیرد. چیزی که قهراً و غیر اختیاری باشد نمی‌تواند متعلق امر و نهی قرار بگیرد. پس باید بگوییم اینکه امر به توبه شده درست نیست. با این تعریفی که غزالی از حقیقت توبه کرده و آن را متقوم به این سه امر دانسته، معلوم می‌شود که توبه دیگر نمی‌تواند متعلق امر و دستور واقع شود چون امر و دستور فقط به اموری متعلق می‌شود که در اختیار انسان باشد و امور غیر اختیاری و غیر مقدور از دایره دستور و امر خارج اند. سپس ایشان می‌گوید: بل لِقائلِ اُن یقول که خود آن علم و آگاهی هم در اختیار نیست؛ نه فقط این دو بلکه هر سه عنصر در واقع از محدوده اختیار و اراده آدمی خارج است. بعد بیانی دارد برای اینکه چگونه آن علم و آگاهی و معرفت اولیه هم از اختیار انسان خارج است. پس بنابراین اصلاً نمی‌تواند امر به توبه تعلق بگیرد. چون توبه از اموری تشکیل شده که

هیچکدام اختیاری نیستند. البته در مورد علم و آگاهی توضیح می‌دهد که چرا علم و آگاهی در اختیار نیست که اگر خواستید می‌توانید مراجعه کنید.^۱

البته این اشکال جواب دارد و ما دیگر خیلی وارد این بحث‌ها نمی‌شویم چون از مسیر خودمان و بحث اصلی خارج می‌شویم.

به هر حال همانطور که در جلسه گذشته هم عرض کردم، اجمالاً توبه در اصطلاح عبارت است از رجوع و بازگشت نفس از طبیعت به سوی روحانیت.

حال که بحث به اینجا رسیده است ما سه مفهوم دیگر هم داریم که درباره این‌ها خوب است توضیحی داده شود.

توبه نصوح

یک توبه نصوح هم داریم که در برخی از آیات و روایات از آن یاد شده. در مورد توبه نصوح اختلاف است اصلاً معنایش چیست؟ این توبه چه فرقی دارد با مطلق توبه؟ چرا توبه متصف شده به وصف نصوح؟ آیا نصوح وصف به حال خود توبه است یا وصف به حال تائب؟ در اینجا دیدگاه‌ها مختلف است.

الف) برخی بر این عقیده‌اند که نصوح وصف خود تائب است و اگر در اینجا وصف برای خود توبه قرار گرفته، در واقع اسناد مجازی است. اینکه می‌گوییم نصوح وصف برای تائب است، معنایش این است که این توبه نصیحت می‌کند صاحب خود را به اینکه توبه را به کامل‌ترین نحو و آنگونه که سزاوار است انجام دهند تا آثار گناه به کلی از قلب پاک شود. و این راهش این است که به طور کلی نفوس را از حسرت‌ها خالی کنند و ظلمت‌ها و بدی‌ها و کدورت‌ها را از دلشان پاک کنند. توبه از هر گناهی که می‌خواهد باشد، دروغ، تهمت، غیبت، حسادت و همه این‌هایی که رذائل اخلاقی نامیده می‌شود، چه امری دورنی باشد و چه فعل صادر شده از مکلف باشد. توبه نصوح یعنی توبه‌ای که دل را بکند منبع نورانیت و از هر سیاهی و کدورتی آن را خالی کند. همینقدر که در دل آدم نسبت به کسی خدای ناکرده بدبینی باشد؛ این یک کدورت است. اگر کسی بخواهد از بدبینی توبه کند باید این‌ها را به کلی از دلش بیرون بریزد. در مورد دروغ و هر چیزی که ممکن است به عنوان معصیت و گناه شناخته شود هم همینطور. این برای این است که بگوییم نصوح وصف است برای تائب.

ب) اما طبق دیدگاهی دیگر نصوح وصف برای خود توبه است. اینکه می‌گوییم توبه نصوح به نحوی که نصوح وصف برای توبه باشد، چند وجه برایش ذکر کرده‌اند.

۱. یک وجه این است که توبه نصوح یعنی توبه‌ای که نصیحت می‌کند مردم را. توبه‌ای که دعوت‌کننده مردم است به سوی خود. بعضی توبه‌ها اینطور است و آن توبه‌ها را می‌گویند توبه نصوح. توبه‌های معمولی که هر روز انجام می‌پذیرد

۱. تفسیر کبیر، ج ۲، ص ۲۱.

که توبه نصوح نیست. توبه نصوح آن توبه ای است که دعوت کننده دیگران باشد و به نحوی باشد که بر دیگران اثر بگذارد و آن‌ها را به این سمت که آن‌ها هم توبه کنند جذب کند. یعنی آنقدر این آثار زیبایی توبه را در تائب دیدند که توبه این شخص شده نصیحت کننده دیگران.

۲. یک وجه دیگر این است که آن توبه ای که فقط و فقط برای خدا باشد و حتی بای ترس از عذاب هم نباشد. یعنی فقط توبه می‌کند برای اینکه که این بر خلاف رضای حق تعالی است. یا توبه می‌کند برای اینکه این گناه زشت است و کاری به عذاب و عقاب هم ندارد. این عمل آنقدر در نزد او زشت است که بخاطر زشتی آن عمل توبه می‌کند. یا اینکه به خاطر رضای محبوب و اینکه من کاری کردم که خدا از من ناراضی است و می‌خواهم کاری کنم تا او از من راضی شود ولو اینکه من را عذاب هم بکند. این توبه، توبه نصوح است.

۳. وجه دیگر این است که به این جهت به آن توبه نصوح گفته می‌شود که نصوح از نصاحه به معنای خیاطت است چون همانطور که دوخته می‌شود قسمت‌های پاره لباس، توبه هم می‌دوزد از دین آنچه را که گناه آن را پاره کرده است. گناه دین انسان را پاره می‌کند و توبه می‌دوزد آن پارگی دین را که حاصل از گناه است. یا به این جهت که خیاطت می‌کند تکه‌های پارچه را و به هم متصل می‌کند، با توبه هم بین توبه کننده و بین خدا و اولیاء خدا جمع می‌کند. همانطور که تکه‌های پارچه را کنار هم قرار می‌دهد و جمع می‌کند و می‌دوزد و پارچه درست می‌شود، اینجا هم بین تائب و اولیاء خدا جمع می‌کند. پس تارة خیاطت برای دوختن پارگی‌ها است و آخری برای جمع کردن تکه‌های پارچه است. نصوح از نصاحه به معنای خیاطت است و هر دو وجه هم می‌شود در اینجا ذکر شود. توبه نصوح توبه ای است که باعث می‌شود شکافی که در دین او پیدا شده جمع شود و دوخته شود، یا باعث می‌شود بین او و اولیاء خدا جمع شود. پس یک قسم از توبه، توبه نصوح است و اینکه چرا به آن نصوح گفته‌اند را ذکر کردیم و این‌ها را عمدتاً مرحوم شیخ بهایی در چهل حدیث نقل فرموده.^۱ در بعضی از کتب دیگر هم این‌ها را ذکر کرده‌اند.

انابه

یک مفهوم دیگری هم داریم به عنوان انابه. انابه با توبه فرق دارد. توبه طبق آن تعریفی که ذکر کردیم، عبارت است از رجوع از طبیعت به روحانیت. رجوع از آثار طبیعت به سوی روحانیت و فطرت. انابه در واقع رجوع از روحانیت و فطرت به سوی خداست. توبه هم بازگشت به سوی خداست اما کأن توبه پایین‌تر از انابه است. توبه بازگشت از بیراهه به راه است، انابه بازگشت به خدا است، یعنی کأن در انابه کسی از همان معبر فطرت و روحانیت نفسش به سوی خدا متوجه شود. به این می‌گویند انابه و تا توبه نباشد انابه حاصل نمی‌شود. انابه به گناه ربطی ندارد و حتی برای کسانی که گناه هم نمی‌کنند باید انجام شود. یعنی انسان باید هجرت إلى الله را همواره داشته باشد حال چه نبی باشد و یا ولی خدا

۱. چهل حدیث، ص ۴۶۴، ذیل حدیث ۳۸.

باشد. اما توبه برای بازگشت است، بازگشت از بیراه به راه و کسی که توبه نکند نمی‌تواند انابه داشته باشد. پس این مرحله ای بالاتر است.

استغفار

یک مفهومی هم داریم تحت عنوان استغفار. استغفار غیر از توبه است؛ توبه یعنی بازگشت از گناه. کسی که توبه می‌کند باید برگردد، ولی استغفار یعنی پناه بردن به مقام غفاریت خداوند. غفاریت و غفران در واقع یعنی پوشاندن و ستر؛ استغفار یک حالت است برای انسان. کسی که گناه می‌کند می‌گویند باید استغفار کند. استغفار در واقع یعنی اینکه انسان یک حالت تضرع در برابر حق تعالی داشته باشد و از او بخواهد گناهان و آثارش را ببوشاند. درخواست پوشاندن گناه و درخواست از بین بردن آثار گناه امری است که بسیار مهم است و این غیر از توبه است.

ممکن است بگوییم این خودش جزئی از توبه و همراه توبه است، اما به هر حال باید توجه داشت که گناه کار که می‌گوییم، برای ما یعنی نافرمانی خدا، برای اولیاء یعنی جلب توجه به عالم طبیعت؛ اینکه از مبداء اعلی متوجه عالم طبیعت شوند. آن هم استغفار است. یعنی اینکه اگر پیامبر خدا استغفار می‌کند، معنایش این است که از اینکه توجهش به جای حق تعالی متوجه به عالم طبیعت شده آن هم نه به حرام، بلکه به مباح و حلال و در ضروریات، از خدا می‌خواهد تبعات آن را از بین برد و ببوشاند و نادیده بگیرد. ما که گناه می‌کنیم اگر استغفار کنیم یعنی خدا این گناه ما پوشیده شود. تبعات و آثاری که این گناه دارد پوشیده شود.

امام (ره) یک بیان لطیفی در این مقام دارند که بالاخره خداوند تبارک و تعالی به طور کلی چون غفار است و ساتر، ثمرات گناه و لغزش‌های انسان را با توبه می‌پوشاند و آن‌ها را از انسان منقطع می‌کند. چون وقتی انسان گناه می‌کند، گناه ولیده‌هایی را برای انسان ایجاد می‌کند. یعنی موجوداتی در عالم مثال و در جایی که حجاب‌ها نمی‌گذارند ما ببینیم، هر کدام یک تجسم و تمثلی دارند و این‌ها موجود می‌شوند. و هر چه گناه بیشتر می‌شود این موجودات بیشتر اطراف انسان را فرا می‌گیرند. آنوقت خود این ولیده‌ها را ملائکه می‌بینند و اطلاع بر احوال این شخص پیدا می‌کنند که او چه کرده. ولیده‌هایی دور این موجودی که در دنیا زندگی می‌کند را گرفته‌اند. آن ولیده‌ها را ملائکه الله می‌بینند و مشاهده می‌کنند. هر گناهی ولیده‌ای دارد در عالم مثال، آنوقت کسی که توبه می‌کند و استغفار می‌کند، در واقع یعنی حالتی در او پیدا می‌شود که از خدا می‌خواهد این فراموش شود. در اینجا چند وجه می‌شود ذکر کرد.

یکی اینکه آن ملائکه‌ای که کاتب اعمال انسان هستند و صحیفه جرائم انسان را می‌نویسند، آن‌ها این را فراموش کنند. دیگر اینکه زمان به عنوان یک حقیقت این‌ها را فراموش کند. ما گناهی که می‌کنیم در یک زمانی واقع می‌شود. زمان حقیقتی است که این گناه را در حافظه خودش ثبت می‌کند. یعنی در خواست از خدا برای اینکه زمان این گناه را فراموش کند.

یا درخواست از مکان، برای اینکه مکان این گناه را فراموش کند. چون هر عمل و گناهی بالاخره در یک مکانی صورت می‌گیرد.

اعضا و جوارح انسان، همگی شاهدانی هستند که شهادت می‌دهند و وقتی استغفار می‌شود، یعنی در واقع از خداوند تبارک و تعالی طلب می‌شود که این اعضا و جوارح انسان شهادت ندهند و یادشان برود.

به هر حال چند احتمال در باب استغفار و اثری که استغفار دارد، یعنی انساء و دستور به فراموشی ذکر شد.

یک احتمال این است که خداوند تبارک و تعالی به اعضا و جوارح، زمان و مکان می‌گوید این معاصی را کتمان کنند و یادشان برود. به عبارت دیگر آن صفحه زمان، مکان و اعضا و جوارح از این گناه پاک می‌شود و یا حداقل اینکه موظف به کتمان می‌شوند و آن را آشکار نکنند. یا از آن‌ها می‌خواهد که شهادت ندهند، و یا رفع آثار معاصی است. یعنی به هر حال اگر انسان توبه نکند، معاصی آثاری دارند که این آثار تکوینا بروز و ظهور پیدا می‌کند و ما نمی‌بینیم. آنوقت وقتی این‌ها می‌آیند و این‌ها را بروز می‌دهند، دیگر آن موقع انسان رسوای خلاق می‌شود. آن موقع است که دیگر نمی‌شود کاری کرد.

درست است که مقام غفاریت و ستاریت خداوند اقتضا می‌کند که در این عالم همگی پوشیده بماند، اما اگر کسی توبه کرد در آن عالم هم پوشیده می‌ماند و اگر کسی استغفار کرد، این پوشیدگی استمرار پیدا می‌کند و از یادها می‌رود یعنی انساء می‌کند. و اگر توبه نشود، دیگر این غفاریت و ستاریت لولا عنایت شافعان، آنجا باعث رسوایی آنان می‌شود.

پس ما غیر از توبه در واقع یک استغفار هم داریم؛ استغفار در واقع حالتی است که انسان به خدا پناه ببرد لکن به مقام ستاریت و غفارت که از خدا می‌خواهیم خدایا این گناهان ما را ببوشان و محو کن. در محو کردن و پوشاندن گناه بالاخره این احتمالات هست که یا اعضا، زمان و مکان شهادت ندهند، یا آثارش برطرف شود و یا به کلی آن‌ها از یاد برده شوند. این‌ها مطالب و حقایقی در مورد، استغفار، حالت انابه و توبه نصوح بود که انشاءالله با این مقدمات مطالبی که برای تفسیر بخش دوم آیه لازم است را بیان کنیم.

«والحمد لله رب العالمین»